

### اشاره

در میان متون حروفیه، رساله تحقیق نامه از اهمیت خاصی برخوردار است. جاوید علی در سال ۱۰۰۰ ق زنده بوده و دوره و عقاید او به لحاظ نظریه پردازی و شرح کتابهای مقدس حروفی از جمله جاوید ان نامه و عرش نامه فضل الله نقطه عطفی در تاریخ فرقه مزبور به شمار می آید. وجه تسمیه «جاوید / جاویدی» هم بسا به سبب شرح درویش علی بر کتاب جاوید ان نامه الهی فضل الله حروفی و تأثیر پذیری وی از آن کتاب و نیز اهمیت شرح مزبور در سده یازدهم ق در میان حروفیان باشد که بر وی اطلاق شده است.

درباره جاوید علی گفته اند: «درویش جاوید رندیست از اهل عصر چون خضر در ظلمات تجرید شتافته نشأی جاوید یافته کم حرف بسیار ظرف درویش طبع مفرد مجرد تیز گوش تیز هوش.

به هر حال، از سبک و سیاق تحقیق نامه و مقایسه نثر و محتوای آن با شرح پنجاه بیت اول عرش نامه و چند رساله دیگر جاوید علی برمی آید که رساله حاضر از همو باشد. از رساله تحقیق نامه در فهرست متون حر و فیه و گولپیناری، ص ۱۰۷ و در فرهنگ ایران زمین شماره بیست و ششم، مقاله نوشته های حروفیان، ص ۲۳۴ یاد شده است.



بسم الله الرحمن الرحيم و بفضله نستعين  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله تحقیق نامه جاوید علی  
رتال جان علوم انسانی

تحقیق و تصحیح: ولی قیطرانی\*

شکر و سپاس و حمد بی قیاس حضرت احد قدیمی جلّ جلاله که قبضه خاک و قطره آب

\* قیطرانی، کارشناس ارشد فلسفه، محقق و پژوهشگر معارف اسلامی است. از وی تاکنون چندین مقاله علمی

و تحقیقی در نشریات کشور چاپ و منتشر شده است.



را به عطاء استعدادی که قابل قبول تجلی اسماء ذاتیه الاهی و حامل ادراک معانی و حقایق آن  
کما هی تواند بود، مخصوص گردانید و خلقت با کرامت «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»<sup>۱</sup> که  
عبارت از علمیت کلمات تاّمات قدیم است پوشانید و در مجمع کربوبیان خطبه خلافت و  
منشور نبوت کما قال «تیهها اسمائهم»<sup>۲</sup> به نام او نوشت و خواند و مدعی او را از دیوان قبول  
و قربت به وادی ردّ و لعنت خواند؛ و درود بر نبی امی به ام‌الکتاب و رسول گرامی به فصل  
الخطاب و اولاد و اصحاب او سلام الله علیه و علیهم اجمعین.

اما بعد بر حسب اشارت جناب فضائل مآب نقطه دایره الهام و کرامت، قدوه خطه اسلام و  
سلامت، برازنده خلعت مقتدایی، فرازنده رایت پیشوایی، خلاصه دودمان خلافت، سلالة  
خاندان لطافت، محکوم حکم اسم وهاب، منظور نظر رؤف نواب المباهی باسمه الالقب مدّ  
الله تعالی ظلّه شرفاً حسناً الی یوم المآب؛ به مقتضی المأمور معذور کلمه‌ای چند از تحقیقات  
«جاودان نامه الهی»<sup>۳</sup> املا کرده می‌شود به طریق استنباط؛ امید به حضرت ملهم به خیر و  
صواب و مفتوح الابواب واثق که موافق مشرب سلیم و طبع مستقیم اصحاب توفیق و ارباب  
تصدیق افتد، انشاء الله وحده العزیز.

چون استفسار جناب حقیقت شعار یدیم الله برکات انفاسه القدسیه اولاً از سر سررشته  
مقصود بود که ازل و مبدأ و مرجع و اصل عبارت از آن سررشته است و ثانیاً از شرح «من  
عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۴</sup> و ثالثاً از اعتبار عقدیت (بیست و هشت) و هفده و یازده در ضابطه  
علم ح (حروف) و دیگر از سرّ و علت ختم نبوت بود، وضع این رساله بر پنج تحقیق ثبت افتاد  
و به تحقیق نامه موسوم گشت؛ والسلام علی اهل التوفیق و اصحاب التصدیق.

۱. تین، آیه ۴.

۲. بقره، آیه ۳۳.

۳. نام کتاب (معروف) فضل الله حروفی.

۴. بدیع الزمان فروزانفر، احادیث و قصص مثوی [مولوی]، ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی، تهران،

امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۴۷۱ - ۴۷۲.

## تحقیق اول - در بیان و منشأ مکنونات و مخلوقات

بدان ای سالک سبیل مبدأ و منشأ ایجاد و ای طالب کهیّص که به حکم «نما مره اذا اراد شیئاً ان یقول له کفیکون»<sup>۱</sup> مصدر و منشأ جمیع مخلوقات نطق حق است و در آن حین که همه مخلوقات در کتم عدم بودند حضرت حق عزّ شأنه به نطق خود که امروز آدمیان بدان متکلم اند تکلم می‌کرد، کما قال علیه السلام «ان الله تبارک و تعالی قرأ طه و یس قبل ان یخلق الخلق بألف عام»<sup>۲</sup>.

طریق تحقیق کردن این معنی و معرفت تقدیم این حروف که طه و یس اخوات ایشانند بر جمیع ماسوی الله آن است که به مقتضای «المؤمن مرأت المومن»<sup>۳</sup> در مرأت وجود خود نظر کنی و ببینی که هر افعال [فعلی] از تو که خلیفه زاده حقی و از منصب خلافت به حساب ارت، به حکم «ان الارض لله و ان یسوی»<sup>۴</sup> بی نصیب نیستی، صادر می‌شود و از قوت به فعل می‌پیوندد؛ مصدر آن چیست و از کجاست.

چون بر این نهج در آینه وجود خود نظر کنی آن فعل را که از تو صدور می‌کند و تو فاعل آنی اول در دل خود موجود یابی به وجود فکری. و چون متوجه معرفت آن موجود فکر خود شوی مرکبی یابی او را از بعضی از این حروف که اصل کلام است؛ و آن موجود فکری خود را مطابق موجود ارادی حق عزّ شأنه یابی که «نما مره اذا اراد شیئاً ان یقول له کفیکون». بعد از آن چون متوجه صدور آن موجود فکری شوی که غیر تو بر هستی او مطلع نیست و نسبت با غیر تو معدوم است ببینی که همان موجود است که در لفظ تو به «وجود قولی» ظاهر می‌گردد و غیر قابل از طریق سمع بر آن مطلع نمی‌شود؛ و چون متوجه معرفت آن موجود قولی خود شوی ببینی که مرکبی است هم از این حروف که اول در دل تو بود و این موجود قولی خود را

۱. یس، آیه ۸۲.

۲. سند پیدا نشد.

۳. ابن عربی، التجلیات الالهیه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۳۵۹؛ مولوی، فیه ما فیه، تصحیح بدیع

الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۲۳، ۲۵۵.

۴. اعراف، آیه ۱۲۸.





مطابق موجود قولی حق یابی که «ان یقول له کن فیکون».

بعد از آن چون متوجه نزول و بروز آن موجود قولی که محسوس است به حس  
سمع و غیر مرئی است شوی، ببینی که همان موجود قولی است که به اصطلاح  
کاتب به وجود خطی که فعل کاتب است ظاهر می‌گردد؛ نهایت ظهور موجود  
فکری و ارادی این ظهور است و این موجود خطی مطابق موجود کونی حق است  
که «فیکون». [پس] چون متوجه معرفت آن موجود خطی خود شوی ببینی که  
هم مرکب است از این حروف که قبل از این ظهور، در لفظ و دل موجود بود.  
چون این نظرها تمام شود به تحقیق بلا شبهه بر کیفیت صدور اشیاء از خالق اشیاء و  
حقیقت و ماهیت اشیاء مطلع شوی و همه اشیاء را در این مقام کلمه و کلام متکلم حقیقی که  
حق است دانی و ببینی، کما قال صاحب التأویل فضل الله علیه السلام:

هر چه بینی تو الف بی تی و ثی است غیر وجه حق تعالی هیچ نیست  
تحقیق این معنی از این نهج فهم توانی کرد؛ مثلاً الف در دل متکلم به الف، قبل از آنکه  
به آن تکلم کند وجود دارد و بر دل او متجلی است و او از هستی او در دل خود آگاه است. و  
چون خواهش متکلم به ظهور الف تعلق گیرد بر سمع او به قدرت او از دل او بر زبان او تجلی  
کند. باز چون خواهش باعث ظهور الف شود بر بصر متکلم به قدرت او از قلم او به حسب  
اصطلاح او به صورتی و هیأتی مُشکَّل گردد، کما قال الله تعالی: «نمالمسیح عیسی ابن مریم  
رسول الله وکلمته القیهایلی مریم وروح منہ».<sup>۱</sup> و چون متکلم و کاتب الف خواهد که تلمیذ طالب  
را شناسد کلمه الف که از دل او بر زبان او [است] از زبان بر دست و قلم او متجلی گردد اول  
هیأت و پیکر الف را در نظر طالب آورد و گوید این الف است و صورت و پیکر حرف «با» را  
گوید که این «با» است. او در این قول صادق است و ظاهراً معرفت حروف را غیر از این  
طریقی نیست.

اگر در این مقام شبهه وارد شود که می‌شاید کسی را اسما و اعداد حروف تعلیم کنند از روی  
تلفظ و خط و پیکر در میان نباشد؛ مثلاً شخصی مجموع قرآن را از یاد ضبط کند و بخواند و

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

ترجمه و تفسیر قرآن هم از یاد ضبط کند. گوییم هر چند که این چنین کس به قوت سامعه از آواز قرآن محفوظ باشد اما قوه باصره او را از قرآن هیچ حظی و بهره‌ای نباشد. اگر کلمات کفار و سحره و خمریات و هزلیات بر صحایف ثبت کنند و در مقابل صحیفه‌ای که به قرآن و کلمات خدایی مکتوب باشد در نظر او آورند فرق نتواند کرد و در مشاهده آن کور و بی‌بهره باشد. این، مرتبه شیطنت است؛ شیطان آواز خدا می‌شنید و پیکر و صورت آن را نمی‌دید. حق تعالی چون او را به سجده آدم فرمود، که کتاب ناطق حق و شکل و پیکر اسماء حق جل و علا بود، ابا نمود و گفت: «ناخیر منخلقتنی من نار و خلقته من طین».<sup>۱</sup> شیطان تصور کرد که مگر آتش به واسطه لطافت و عدم قبول صورت و پیکر بهتر از خاک است که قابل صورت است؛ لاجرم از مشاهده حُسن و جمال صورت خدایی که «خلق الله تعم [تعالی] آدم علی صورته»<sup>۲</sup> و «رأیت ربی فی صورة امرد قطط»<sup>۳</sup> و «رأیت ربی لیلۃ المعراج فی صورة شاب قطط»<sup>۴</sup> محروم ماند و مردود شد، کما قال صاحب التاویل عزّ فضله و جلّت کلمته:

سجده آدم نکرد او چون ملک	ماند اندر وهم و در تخیل و شک
گفت من از آتشم او از گِل است	سجده کردن خاک را بس مشکل است
رهزن او این قیاس است این قیاس	راستی را بود این جای هراس
کآدم خاکی چرا مسجود شد	غیر ساجد از چه رو مردود شد
خطهای [خطهای] وجه آدم مستقیم	در ازای سَوَ [سی و دو] نطق کریم
آدم خاکی از آن مسجود شد	چون ندید او بی‌بصر مردود شد
گفت ذاتی را که دارم باورش	آدم خاکی کی آید مظهرش

مبنی بر این مقدمات به حکم نص صریح «و [أ]ذکر یک فی نفسک»<sup>۵</sup> و حدیث فصیح

۱. اعراف، آیه ۱۲.

۲. احادیث و قصص مثوی، ص ۳۶۵ - ۳۶۶.

۳. عین القضاة همدانی، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، تهران، کتابخانه منوچهری، ۱۳۷۷، ص ۳۲۱.

۴. همان، همان جا.

۵. اعراف، آیه ۱۰۵.





«من عرف نفسه فقد عرف ربه» در آینه وجود خود نظر کن و کیفیت ظهور و صدور مکونات و مضمونات خاطر خود را که کلمات تواند [بود] مشاهده کن و نتیجه و فایده کتابت خود را که از برای اظهار فکر و قول خود وضع کرده‌ای ببین و از این مشاهده و نتیجه به سر کیفیت «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون» برس و فکر و خواهش خود را نمودار ارادت حق ببین و لفظ خود را نمودار قول حق بدان و خط خود را که فعل تو است نمودار خلق حق شناس. از این پرتو به آفتاب راه بر و از این قطره به دریا برس و مشاهده کن که چون حضرت خالق عزشأنه خواست که به حکم «کتب علی نفسه الرحمة»<sup>۱</sup> یعنی «کلمه»، اظهار حقیقت ارادت قول خود کند، به کتابت آن رحمت که عبارت از کلمه حق است، كما قال الله تعالى: «وما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین»<sup>۲</sup> «یس والقرآن الحکیم انک لمرسلین»<sup>۳</sup>؛ به مقتضای «هلم بالقلم»<sup>۴</sup> راه به ذات قدیم او توان برد که «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق»<sup>۵</sup>.

[و نیز اینکه] ظاهر مصحف وجود خلیفه خود را چگونه به شکل لوحی خلق کرد و در ازای هر کلمه از سَو (سی و دو) کلمه مجرد خود که جامع جمیع صفات ذات حق‌اند و باطن و حقیقت خلیفه او یند خطی بر وجه او نوشت که قسمت آن خطوط در تحقیق دیگر بیاید انشاء الله تعالی. و در دهان او سَو پاره استخوان تعبیه فرمود و یدین و رجلین او را به ست (بیست و هشت) مفصل تمام کرد و باز تمامی شخص او را به سیصد و شصت پاره استخوان مخلوق گردانید و شش جهت را به او قائم کرد. یا به حکم سیصد و شصت مفصل شخص آدم، هر جهت او منقسم باشد به ست (بیست و هشت) کلمه الاهی و سَو (سی و دو) کلمه الاهی.

۱. انعام، آیه ۱۲.

۲. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. یس، آیات ۱ - ۳.

۴. علق، آیه ۴.

۵. محمد لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، کتابفروشی محمودی، ۱۳۴۷، ص ۱۵۲.

چون خانه این شخص خلیفه ساخته و پرداخته شد، به حکم «وعلّم آدم الاسماء کلها»<sup>۱</sup> حضرت خالق حکیم و صانع علیم سو کلمه ازلی در این خانه تجلی فرمود «ونفخت فیہ من روحی». «ان اول بیت وضع للناس للذی ببکتبارکاً وهدی للعالمین فیما یاتبینات»<sup>۲</sup>، «بیت» عبارت است از مظهر آدم علیه السلام و «آیات یتینات» آن سو کلمه الاهی که اصل جمیع کلمات خدایی و خلقی است، كما قال [الله تعالی]: «بل هو آیات یتینات فی صدور الذین و تو العلم»<sup>۳</sup> [و قال علیه السلام] «السلمان منا اهل البیت»<sup>۴</sup>. سبحان الله زهی معجز کلام و زهی فصاحت خیر الانام.

و مقصود از وضع این خانه بر این نهج، آن است که طالب «من عرف نفسه» از خواندن خطها و پیکرها که بر ظاهر شخص او مکتوب است معنی خود را و مراد کاتب خطوط وجه خود را بداند که «علم بالقلم، علم باللسان، علم بالقلب»<sup>۵</sup>. همچنان که به حسب ظاهر از اشکال «الف» و «بی» که کاتب صوری وضع کرده است مراد کاتب که معنی آن اشکال است می دانند که «الظاهر عنوان الباطن»<sup>۶</sup>. قال الرضا علیه السلام که «انما خلق الله ليعرف به کتابت حروف المعجم»<sup>۷</sup>. ای طالب تحقیق بدان که شخص وجود تو مثل خانه است و از آن خانه دو دریچه گشاده است: یکی به عالم غیب و یکی به عالم شهادت. بر هر دریچه سو شبکه تعبیه است. حضرت بانی و واضع این خانه لاینقطع به نور ازلی [و] ابدی خود که عبارت از کلام اوست بر دریچه ای که بر طرف عالم غیب گشاده است، تجلی دارد؛ روح و حیات و آگاهی عبارت از این تجلی است. آن تجلی به

۱. بقره، آیه ۳۱.

۲. آل عمران، آیات ۹۶ - ۹۷.

۳. عنکبوت، آیه ۴۹.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، طهران، المکتبة الاسلامیة، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۲۳ و ج ۱۱، ص ۱۴۹....

۵. علق، آیات ۴ - ۵.

۶. فیہ ما فیہ، ص ۱۴۹.

۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱۹.





حسب شبکات به سَو صفت مدرک می‌شود. مهبط آن نور را دل می‌خوانند و از دل متجلی و منتقل است بر شبکات در یجه عالم شهادت. به حسب شبکات صوری مخارج به سَو حرف ملفوظ است و مهبط آن رازبان می‌گویند و از زبان متجلی است به آلت قلم بر صحیفه‌ها. مهبط آن را کاغذ و لوح می‌خوانند و این تجلی آخر و نهایات تجلیات و تنزلات است.

و بعد از این ابتدای سیر آن است از روی معاودت و رجوع از خط به لفظ و از لفظ به قلب و از قلب به غیب، «یا آیتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک رضیقر ضیة»<sup>۱</sup> مقام اطمینان مقامی است که ماورای آن مقامی نباشد و آن مقام ظهور حق است به صورت و پیکر آدم علیه السلام؛ و از آنجا ابتدای رجوع است به سوی رب آن صورت. تا خط را نخوانی آنچه در لفظ است ندانی و تا لفظ را ندانی آنچه در دل است شناسی و تا آنچه در دل است شناسی به عالم غیب راه نیابی. چون به عالم غیب راه یابی «هو عالم الغیب والشهادة»<sup>۲</sup> «هو الرحمن الرحیم»<sup>۳</sup> «نما مره اذا اراد شیتاً ان یقول له کن فیکون».

حضرت حق عزّشأنه در ایجاد موجودات مرید است و متکلم است و خالق است بر سبیل ترتیب. مقام خلقت مقام اطمینان است و در این مقام می‌فرماید: «لتبارک الله حسن الخالقین»<sup>۴</sup> از این مقام رجوع است از خلق به حق عزّشأنه، به قول او و از قول او به ارادت او از ارادت او به ذات او. تا خلق را ندانی قول را شناسی و تا قول را شناسی ارادت را درک نکنی و تا ارادت را ادراک نکنی عارف موصوف به ارادت نشوی. خلق را بدان تا قول را بدانی و قول را بدان تا ارادت را بدانی و ارادت را بدان تا موصوف به ارادت را بدانی که صفت عین موصوف است و مدرک عین مدرک، کما قال علی علیه السلام: «یا من دلّ علی ذاته بذاته»<sup>۵</sup> به آفتاب توان دید که آفتاب کجاست.

۱. فجر، آیات ۲۷ - ۲۸.

۲. حشر، آیه ۲۲.

۳. بقره، آیه ۱۶۳.

۴. مؤمنون، آیه ۱۴.

۵. دعای صباح علی(ع).



«كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق [لكي اعرف]»<sup>۱</sup> «ان الله جميل يحب الجمال»<sup>۲</sup>؛ تا جميل جمال نشود با خود عشق نيازد. و چون حضرت خالق حكيم چشم و ابرو و زلف و گيسوی خليفه و خليفه‌زادگان خود را مظهر دلربايی و فریبندگی گردانیده است و در هر غمزه‌ای هزار نکته و در [هر] غنجی صد هزار گنج تعبیه فرموده و به هر عشوه‌ای از چشم و شیوه‌ای از ابرو چندین هزار عاشق آشفته و مشتاق سراسیمه را در وادی حیرت، «اللهم زدنی تحیراً»<sup>۳</sup> گویان حیران حسن و جمال و نگران غنج و دلان گردانیده است. در شب معراج جمال جميل خود را به این صورت بی‌مثل و لباس بی‌شبهه بر حبيب خود جلوه داد كما قال عليه السلام: «رأيت ربي في احسن صورت»<sup>۴</sup> که صورت خليفه اوست. كما قال الله تعالى: «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم»<sup>۵</sup>.

تجلی حضرت حق عزّشأنه به این صورت بر حبيب خود از دو وجه خالی نیست: یا آنکه به عاریه خواست و پوشید و یا آنکه به حقیقت صورت اوست و به عاریه به آدم داد. معاذ الله که ذات واهب الصور لباس مستعار پوشد که عار باشد بلکه بپوشاند. «خلق الله تعالى آدم علی صورته»<sup>۶</sup> «نغرضنا لا مانه»<sup>۷</sup>. آن امانت که مطلق انسان در حین ظلومی و جهولی برداشته است صورت خدایی است که ظهور نطق لازمه این صورت است و بنی آدم کسانی‌اند که حمل امانت که «علمیت نطق» و نطق است در وقتی که در غایت ظلمت و جهل بودند، کرده‌اند. یعنی در شکم مادر و ایام طفولیت، خواه نبی و خواه ولی. چنان که مقرر است که تا جمیع اعضای بنی آدم ساخته و هفت خط امی بر وجه او نوشته نگردد حضرت الاهی نفحات کلمات

۱. التجلیات الالهیه، ص ۱۲۵، ۱۳۴، ....

۲. احادیث و قصص مثوی، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.

۳. التجلیات الالهیه، ص ۵۸، ۷۶، ....

۴. تمهیدات، ص ۵۸، ۷۶، ....

۵. تین، آیه ۴.

۶. التجلیات الالهیه، ص ۳، ۶۳، ....

۷. احزاب، آیه ۷۲.





خود که روح است، کما قال: «ونفخت فیہ من روحی»،<sup>۱</sup> در نمی‌دمد.

خلاص و نجات انبیاء و اولیاء و متابعان ایشان از آن است که دست خیانت از این امانت کوتاه کرده‌اند و نطق خود و علمیت نطق خود را به خداوند نطق و علمیت نطق سپرده‌اند که «ومن احسن دیناً من اسلم وجهه لله»<sup>۲</sup> و به سرّ «وما رمیت افرمیت ولكن الله رمی»<sup>۳</sup> رسیدند و نیستی خود را که موج‌اند در هستی دریا که آب است، دیدند؛ در حین سلوک که جذبات هدایات الاهی قطرات مَطَرَات هستی را به آتش «فارالله لموقد تالتی تطّلع علی الافئدة»<sup>۴</sup> از هوای قلب جذب می‌کرد.

و چون به حکم «و جدکضاً لا فهدی و جدکها تالفاً غنی»<sup>۵</sup> ابواب طرق مسدود و اسباب دنیاوی پندار مفقود می‌یافت و تسلی دل شکسته به مقتضای «انا عند المنکسرة قلوبهم»<sup>۶</sup> متجلی اسم الهادی و تدارک انکسار [و] افتقار به تمسک صفت «الغنی» که موجب افتخار است، کما قال علیه السلام: «الفقر فخری»<sup>۷</sup> می‌نمود، بر حسب حال [و] اتفاق نظم قطعه‌ای افتاد؛ چون در این مقام مناسب بود ایراد نمود:

من دم نزنم ز وصل جانان      زیرا که ازو جدا نبودم  
گویند به او رسیدی یا نه      گویم که مگر با او نبودم  
باور نکند ز عُرف عاقل      گر لاف زند که «ما» نبودم  
والسلام علی اصحاب المحو و الاثبات و ارباب النجات و الدرجات.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. حجر، آیه ۲۹.

۲. نساء، آیه ۱۲۵.

۳. انفال، آیه ۱۷.

۴. هُمزه، آیات ۶ - ۷.

۵. ضحی، آیات ۷ - ۸.

۶. التجلیات الالهیة، ص ۴۶۴.

۷. تمهیدات، ص ۲۰، ۳۱۴.

## تحقیق دوم - در بیان سرّ «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

بدان ای طالب تحقیق ایدک الله سبیل التصدیق که معنی نفس از روی لغت، تن است و در اصطلاح بعضی از اهل عرف، نفس قوتی است مدرک خود و مدرک بدن خود. حکما آن قوت را نفس ناطقه می‌نامند و این نفس ناطقه در عالم محسوس متصرف است به آلات؛ یعنی در مبصرات به آلت بصر تصرف می‌کند و در مسموعات به آلت سمع و در عالم معقول مدرک است به ذات، یعنی ادراک او در کلیات وابسته این آلات نیست و آن قوت که وصف او این است که «مدرک است به ذات و متفرق به آلات» در نزد ارباب فضل که «موسطاً تكونوا شهداء علی الناس»<sup>۱</sup> «حزب الله» و «یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومة لائم»<sup>۲</sup> در کلام مجید، وصف ایشان است.

سَو (سی و دو) حرف است که اسماء ایشان در لغت عرب الف، بی، تی است الی آخره و مسمیات ایشان آ، ب، ت، ث الی آخره. ایشان صفت ذاتی و صورت اصلی حق‌اند عزّ شأنه؛ و از قِبَل ذات حق مربّی و مدبّر بدن و حیات همه اشیااند و همه اشیا مظهر ایشان است. اما مظهري که ظهور ایشان در آن به طریق تصریح باشد شخص آدم و فرزندان اوست که «و علم آدم الاسماء کلّها». روح اضافی ایشانند که «نفخت فیهِ من روحی» و ایشانند که از راه چشم، بینا و از راه گوش، شنوا و از بینی، بويا و از دهان، گویا و از دست، گیرا و از پا، رُوا. موت بدن عبارت از قطع تعلق تجلی ایشان است از بدن. مهبط انوار ایشان دل است در ظهور اول؛ و در عین ذات متکلم‌اند کما قال علیه السلام: «قلب المؤمن عرش الله»،<sup>۳</sup> «آلم الله لاله الا هو». <sup>۴</sup> اگر خواهی که تحقیق این مقدمات کنی و بدانی که این سَو حرفند که از راه چشم بینا و از گوش، شنوایند و بر عرش دل متجلی‌اند در این آیه متأمل شو که «ذادکّلا رض دکادکّا و جاء ربک و الملک صفّاً». <sup>۵</sup> [بدان که] مغایر [ت] تعددی و کثرت اسماء ایشان مانع وحدت ذاتی

۱. بقره، آیه ۱۴۳.

۲. مائده، آیه ۵۴.

۳. تمهیدات، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۹.

۴. آل عمران، آیه ۱.

۵. فجر، آیات ۲۱ - ۲۲.





ایشان نیست و از این تعدد و کثرتی که به حسب مظهر و مخرج لاحق ایشان شده است از برای ظهور جمال و جلال ذات لم یزل و لایزال ایشان است؛ در این مرتبه که به صفت کثرت متجلی اند تجلی ایشان بر نهجی است که در آن واحد هم مظهر لطفاند و [هم] مظهر قهر تا معلوم شود که کثرت ایشان عین وحدت ایشان است. مثلاً مرکبی از سو حرف از متکلمی ظهور کرد که آن مرکب ملایم طبع بعضی و ناملایم طبع بعضی بود. آن را که ملایم بود کلمه لطفش می خوانند و آن را که ناملایم بود کلمه قهر، و حال آنکه یک کلمه واحد است که به حسب قابلیت هر کس اثری دارد و این اختلاف در اثر است به حسب قابل نه در ذات آن کلمه. بر این نهج وحدت ذاتی ایشان را در کثرت اسماء ایشان بازیاب و بدن خود را در تحت تصرف و حکم این کلمات ببین و مشاهده کن که هر وقت کلمه مهیب استماع می کنی بی درنگ تغییر در چهره و رنگ و اعضاء و جوارح چگونه پیدا می شود و به استماع یک کلمه فرح انگیز بی درنگ زردی چهره را چگونه سرخ می گرداند که «إله [الحکم والیه ترجعون]»<sup>۱</sup>.

چون طالب پاک مشرب عارف این سو کلمه که نطق حق و نفس و ماهیت و روح اویند، شد عارف رب خود شد؛ «من عرف نفسه فقد عرف ربه». و در دار الملک هستی خود از ازل تا به ابد لا ینقطع خطاب المر الملک الیوم للذال واحد القهار»<sup>۲</sup> به حکم «و بی ینطق و بی یسمع»<sup>۳</sup> به گوش حق از زبان حق شنید و ازل راقرین ابد و ابد را ندیم ازل یافت و رب او که عاشق اول و معشوق آخر است با نفس او که عاشق آخر و معشوق اول است بدین ترانه در ترم آمد: «یا حبیبی و قرة العینی انا عینک و عینک عینی»<sup>۴</sup>.

آنچه بعضی گفته اند که حروف تهجی عَرَض اند و قائمند به جوهر، که جسم است، هیئات هیئات. «من قال حروف التهجی محدثة فهو کافر قد جعل القرآن مخلوقاً»<sup>۵</sup> ندانسته اند که

۱. قصص، آیه ۸۸.

۲. غافر، آیه ۱۶.

۳. حدیث قدسی.

۴. حدیث قدسی.

۵. سند پیدا نشد.

همه اجسام مظاهر و صور این حروفند و قائم به این حروفند و محکوم این حروفند و بر عدد این حروف موضوع‌اند. اگر گویند که ظهور ایشان قائم به اجسام است راست است. و اگر مراد این باشد که وجود ایشان قائم به جسم است غلط است و خلاف نص است و مؤدی به کفر است که «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون». اگر تأمل کنند بدانند که هیچ شیء بی ایشان نه در ذهن وجود دارد و نه در خارج؛ بلکه آنچه در ذهن است و آنچه در خارج است این حروف است. مثلاً الف تا ملفوظ نشود الف ذهنی گوییم و چون ملفوظ شود الف لفظی خوانیم و چون مکتوب شد الف خطی نامیم.

همه اشیاء مادام که در ذات خالق مستورند کلام نفسی اویند و چون امر به بودن ایشان نافذ شد کلام قولی اویند و چون این امر تکون یافت کلام خطی اویند. اگر بالفرض ایشان را از اشیاء جدا کنی اشیاء را وجود نماند؛ و اگر مثلاً با خود گویی که ایشان را بالفرض از اشیاء جدا کردم و اشیاء را موجود یافتیم این تصور و فرض وقتی صادق باشد که از خود که فرض کننده‌ای، در آن زمان که ایشان را از اشیاء جدا می‌کردی، اشیاء را موجود فرض می‌کنی از خود نیز جدا توانی کرد و خود را بی ایشان موجود توانی یافت و این معنی محال است، کما قال امام جعفر الصادق علیه السلام: «ان القيام الوجود و الموجودات کلها فی ثمانية و عشرين حرفاً ظاهره لم یزل و باطنه لا یزال و حرف زاید علیها غائب فی الوجود و ظاهر فی الوجود». <sup>۱</sup> یعنی لام الف لا که در وجود غایب است و در موجود ظاهر. و الحمد لله الاول و الآخر و الظاهر و الباطن، از آن وجه که مراد «من عرف نفسه» به حکم «ما رسلنا من رسول الا بلسان قوم» <sup>۲</sup> معرفت تن باشد؛ «العلم علمان علم لا یدان (من عرف نفسه) و علم لا یدان (فقد عرف به)» <sup>۳</sup>. مبنی بر این مقدمه ای طالب معرفت ابدان ارشادک الله تعالی بالشهود و العیان، از سر تأمل در لوح تن خود که لوح محفوظ عبارت از آن است و به دست قدرت و قلم حکمت محرر و منقش است نظر کن و متوجه حکمت مفاصل و اعضاء و جوارح و خطوط وجه خود شو و

۱. جفرنامه (منسوب به امام صادق(ع))؟

۲. ابراهیم، آیه ۴.

۳. سخن بزرگان.



کلمات تامات الاهی از این لوح به حکم «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ»<sup>۱</sup> بخوان، قالوا لجلودهم لمشهد تم علینا قالوا نطقنا الله الذی انطق کل شیء»<sup>۲</sup>.

ای طالب لقاء و ای عاشق خدا از روی انصاف و صفا خود از خود سؤال کن که چه حکمت مقتضی آن بود که هیأت انسانی بر این نهج موضوع گشت که ممر بصر دو و ممر سمع دو و ممر شم دو و ممر نطق یکی باشد، و آنکه دو باشد در مقابل هم باشد بی تفاوت و آن آلت که یکی باشد بر وسط خط استوا باشد. بعضی از مواضع وجه که اشرف اعضای انسان است به خطوط موی مکتوب باشد و بعضی ساده و در دهان که محل نطق است. دندان سو باشد و اگر سو نباشد سه باشد. در خلقت یدین و رجلین و عدد اصابع و مفاصل آن هم چنین. [اما] فکر کن که اگر خلقت انسانی بر این نهج نبودی چه نقصان لازم آمدی [= می آمد] و چرا در احسن تقویم نبودی [؟] چون انسان اسم جنس است بعضی هستند که تقویم ایشان از حُسن ظاهر بلکه از حسن معنا هم عاری است، چگونه «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»<sup>۳</sup> در شأن ایشان صادق آید [؟]

چون این سؤالات و افکار از باطن سائل سربرزند و داعیه و طلب جواب شافی و بیان کافی مستولی گردد بالضرورة سایل این سؤال پای بند این مشکلات خواهد بود و به حکم «الامور مرهونة باوقاتها»<sup>۴</sup> کشف این اسرار و سؤالات و حل این مشکلات از کتب و رسایل ماضیه نخواهد شد، «یوم کشف عن ساق ویدعون الی السجود»<sup>۵</sup> مگر به دستگیری [و] ارشاد مرشد کامل و صاحب تأویل مکمل فضل علیه سلام الله که مظهر او محشر جمیع مظاهر است، رقوم این نسخه معلوم و رموز این کنوز مفهوم شود و تبدیل ایمان به حکم «لا ینفع نفساً

۱. بروج، آیه ۲۲.

۲. فصلت، آیه ۲۱.

۳. تین، آیه ۴.

۴. ابن عربی، فصوص الحکم، شرح خواجة پارسا، تصحیح جلیل مسگر نژاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶،

ص ۶۵

۵. قلم، آیه ۴۲.

ایمانها»<sup>۱</sup> به مشاهده و عیان از انوار انفاس او که مشکاة مصباح انوار «الله والسموات و الارض»<sup>۲</sup> است روی نماید و سرّ معنی «الظاهر عنوان الباطن»<sup>۳</sup> که از صاحب تنزیل علیه افضل الصلوات به طریق اجمال نازل شد فتح الباب آن بر سبیل تفصیل از کشف و شرح او مکشوف و مشروح شود چنان که موعود است «لا تحرك بلسانك لتعجل به ان علينا جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم علينا بيانه»<sup>۴</sup>.

اکنون ای طالب معرفت احسن تقویم و ای سالک سبیل صراط مستقیم به حکم «الظاهر عنوان الباطن» در ظاهر شخص خود نگاه کن و مجموع مفاصل و اعضای خود را به حکم حدیث که در مصابیح<sup>۵</sup> است سیصد و شصت مفصل ببین و این عدد را بر جهات خود طرح کن شش بار ست (بیست و هشت) عدد و شش بار سو (سی و دو) باشد و این دو مثال یعنی مثال ست و مثال سو را در اشرف اعضا که وجه است از چند وجه بازیاب تا «وجیهاً فی الدنيا و الآخرة» باشی. اولاً چهارده خط موی بر این نهج خط سر ۱، خط ابرو ۲، خط مزه ۴، خط عارض ۲، خط موی بینی ۲، خط شارب ۲، خط عنفقه ۱. این چهارده خط بر چهارده محل است پس ست خط باشد و چون خط سر و عنفقه بر خط استوا که در میان ابرو تا به شارب ساری است شکافته شود، چنان که ابراهیم علیه السلام بشکافت، سو خط ظاهر می شود. و قسمی دیگر آنکه چون این شانزده خط بر وجه مکتوب است شانزده خط دیگر از بیاض مقرر می شود بر این نهج خط پیشانی بر خط استوا زیر ابرو ۱، خط زیر چشم ۲، خط گونه ۱، خط دو پهلوی بینی ۲ که در اندرون مو ندارد، دو خط دیگر ۲ آنگه از پهلوی سر بینی تا به زیر گونه و بالای شارب کشیده است بر شکل دو حرف و چهار خط سرخی هر دو لب بر خط استوا.

۱. انعام، آیه ۱۵۸.

۲. نور، آیه ۳۵.

۳. ر.ک: ش ۲۵.

۴. قیامت، آیات ۱۶ - ۱۹.

۵. [احتمالاً] از عامی شروی (یزدی)، شیخ آقا بزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۱، بیروت، دار

الاضواء، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م، ص ۸۳.





این شانزده خط بیاض و آن شانزده [خط] سواد سَو باشد. و چون دهان بر خط استوا منشق شود سَو گردد. دندان سَ یا سَو، «و اشرققت الارض بنور ربها»<sup>۱</sup>.

از قسمت وجه متوجه قسمت یدین و رجلین شو و ببین که هر دستی به اعتبار مفاصل انگشتان سَ مفصل است و از آن پا همچنین. و به حکم *فلا غسلوا جوهکم و ایدیکم الی المرافق و مسحوا رؤسکم و ارجلکم الی الکعبین*<sup>۲</sup> چون بند مرفق و کعب را حساب کنی بدین سَو مفصل باشد و رجلین را هم چنین به نظر عشق و محبت نظر کن و ببین که هیأت انگشتان دست و پا چگونه هیأت کتابت اسم الله دارند. و تأمل کن که چنان که اسم الله پنج حرف است انگشتان دست و پا هم پنج است، دست و پا چهارده مفصل است و همچنان که از پنج حرف اسم الله چهار حرف در لفظ سه حرف است و یک حرف «هی» دو حرف است، از پنج انگشت دست و پا چهار [انگشت]، سه مفصل است و یکی دو مفصل؛ و اگر چنین نبودی معنی وجه الله و یدالله و «اصابع الرحمن» از کجا فهم توانستی کرد. در حدیث وارد است که قرآن به شکل رجل ممثل شود و در سخن آید.<sup>۳</sup>

حاصل بحث گذشته ما آن بود که حضرت خالق حکیم پنج عضو از اعضای انسان را به صورت سبع مثانی که حضرت حبیب او به عطای آن ممنون است، کما قال الله تعالی: «ولقد اتیناک سبعاً من المثانی»<sup>۴</sup>، مخلوق گردانیده است که وجه و دو دست و دو پاست و از این پنج عضو یکی سرآمد و اشرف است و آن، وجه است.

اکنون نظر کن و ببین که حضرت حق عزّشأنه از جمیع سوره [سُور] قرآن در پنج سوره لفظ «احمد» را مُصدّر گردانیده است و لفظ «الحمد» را بر نهج ام الکتاب تحلیل کن تا سبع مثانی گردد. بر این نهج: الف لام حی میم دال. از این پنج سوره الحمد یک سوره سرآمد همه

۱. زمر، آیه ۶۹

۲. مائده، آیه ۶

۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه هاشم محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، بی تا،

ج ۴، ص ۳۹۴.

۴. حجر، آیه ۸۷.



قرآن است و به ام‌الکتاب و سبع مثانی موسوم است. از این الحمد که ام‌الکتاب است تا سوره انعام فاصله در میان است و از «الحمد» انعام تا به سوره الکهف همچنین فاصله دارد و «الحمد» کهف تا به سوره «سبأ» هم فاصله دارد و ما بین سوره سبأ و ملائکه هیچ فاصله نیست. در پنج الحمد کتاب شخص خود ببین از سبع مثانی وجه تا به سبع مثانی دست فاصله در میان است و از دست تا به دست دیگر همچنین، و از سبع مثانی دست تا به سبع مثانی پا همچنین فاصله دارد و مابین هر دو هیچ فاصله نیست؛ «سبحان ربک رب العزّة عمیصون»<sup>۱</sup>.  
تمثیل قرآن صامت تا قرآن ناطق از وجوه است.

اما این مختصر را بنابر اختصار سخن و اشارت به اصول و قواعد است. اکنون چون طالب سرّ «من عرف نفسه» تن خود را که از روی لغت نفس اوست بر این شکل و هیأت مشاهده کرد و به تعلیم معلم حقیقی از لوح وجود خود که لوح محفوظ الاهی است خوانای خطوط الاهی شد، در دل خود که مهبط معانی اوست چون نظر کند ببیند که بی‌اختیار او سو کلمه الاهی که نور ازلیت [اند] چگونه تجلی می‌کنند و سراچه دل او را چگونه منور می‌دارند و آگاه می‌گردانند. او به واسطه تجلی ایشان چگونه بر کیفیت ایشان و بر حقیقت همه اشیاء مطلع می‌شود و مدرک نفع و ضرر و معاد و معاش می‌گردد.

چون طالب تحقیق از عنوان ظاهر خود، حقیقت باطن خود بر این نهج ادراک کرد و حکم باطن خود را که سو کلمه مجرد است بر ظاهر خود که سو شکل و پیکر است جاری یافت و دانست که مربی ظاهر او ایشانند، خواه در امور معاد و خواه در معاش به حکم «لم ترالی ربک کیف مدألظل»<sup>۲</sup> رب خود را به تحقیق دانست. چون این ادراک ملکه او شود و ملک وجود خود را از شبهات وهمی و اعتراضات تقلیدی خالی گرداند و مسلط شود به نور ذوق ببیند که مدرک و مدرک و عاقل و معقول و رب و مربوب و اسم و مسما واحدند و در صدد

۱. صافات، آیه ۱۸۰.

۲. فرقان، آیه ۴۵.





«اولیائی تحت قبایی لا یعرفوهم غیری»<sup>۱</sup> درآید، «لایذوقون فیها الموت»<sup>۲</sup>.

اما این سعادت ابدی و دولت سرمدی وقتی روی نماید که به مصقله مجاهده کدورات تقلیدی از آیینۀ ضمیر رفع شود که قبول سخن اهل تحقیق از سر تصدیق موقوف به آن است و عبارت از مجاهده نفس نه کم خوردن و کم آشامیدن است و بس؛ بلکه تسلیم شدن است به پیش مرشد کامل بر نهجی که عین او شود و خود را نبیند، بیت:

استاد تو عشق است چو آنجا بررسی او خود به زبان حال گوید که چه کن

**تحقیق سیّم - در بیان اعتقاد [به] عدد سَد در خلقت اشیاء و قواعد دین بدون عقد سَو با آنکه سَد در سَو موجود است**

بدان ای سالک اسرار اعداد قواعد دین و ای سایل به سبیل رشاد و یقین که به حسب ظاهر اجسام بسیط که جمیع مکونات مرکبه از ایشان و فیض ایشان مرکب است؛ یعنی عناصر و افلاک کروی شکل اند و هر شیء که کروی شکل باشد چون به خط استوا منقسم شود، چنان که فلک البروج منقسم است، به ضرورت دو نقطه در محاذی یکدیگر باشند که اول و آخر دایره از آن دو نقطه اعتبار توان کرد و چون دایره حرکت کند آن دو نقطه را از مقام خود حرکت نباشد و باقی نقاط که اجزای دایره باشند بر گرد آن دو نقطه دایر و طایف باشند؛ چنان که دو قطب که ظاهراً بر فلک هشتم مرئی اند از مقام خود نقل و تحویل ندارند. پس سیران باطن و حقیقت این صور را به حکم «الظاهر عنوان الباطن» بر این نهج اعتبار باید کرد، چنان که بزرگی فرموده است: «الحقیقة کالکرة»<sup>۳</sup> و همچنان که غایت نتیجه مقدمات حرکات افلاک و نظرات انجم به واسطه آن حرکات و ترکیب عناصر ظهور نوع انسانی بود که آخر مخلوقات است.

[اما] علت غایی از خلق انسان ظهور انسان کامل بود و انسان کامل آن مظهر است که همچنان که نهایت نتیجه حرکات افلاک ظهور شخصی اوست، سیران حقیقت افلاک هم به

۱. تمهیدات، ص ۴۲.

۲. دخان، آیه ۵۶.

۳. سخن بزرگان.

ظهور معنی او منتهی شود. این معنی یعنی منتهی شدن سیرانِ افلاک و حقیقت افلاک و عناصر به ظهور مظهری وقتی تواند بود که آن مظهر حقیقت افلاک و انجم و سیفلیات کما هو حقه شده باشد؛ و چون چنین باشد به حقیقت قطب دایره انسانی او باشد و مقصود از مجموع موجودات علوی و سفلی او و ظهور او باشد و آن مظهر آدم(ع) و مظهر خاتم علیه التحیه و الاکرام است، کما قال الله تعالی: «لولاک لما خلقت الافلاک».<sup>۱</sup>

دلیل بر آنکه نهایت مقصود از خلق آسمان و زمین ظهور این دو مظهر است، آن است که حقیقت آسمان و زمین را که سو کلمه و ست کلمه حقد، ایشان مظهر شده‌اند؛ یعنی مفردات مجردات کلام به غیر آدم(ع)، کما قال [الله]: «و نفخت فیه من روحی»، و غیر خاتم کما قال: «ولقد اتینا کسبعمراً لِمثانی»،<sup>۲</sup> نازل نشد. سبع المثانی عبارت از الرّکبِ عَص طس حَم ق ن خواهد بود. «و نفخت فیه من روحی» [هم] عبارت از کلمات مجردات است؛ به دلیل آنکه حضرت رسالت صلعم گفت که «کتاب آدم حروف معجم بود و کلمه و روح عندالله اسم یک مسماست»، کما قال: «نما للمسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمتها لقیها الی مریم و روح منه».<sup>۳</sup> جبرئیل و جمله ملائکه مقربین که آورندگان علمند از حضرت حق به انبیا، در علم مفردات کلام محتاجند به حضرت آدم(ع)، کما قال: «یا آدم نبئها سمائهم»<sup>۴</sup> و به حضرت خاتم، چنان که وارد است که جبرئیل گفت: ک. حضرت رسالت گفت: دانستم. جبرئیل گفت: هی. حضرت رسالت گفت: دانستم. جبرئیل گفت: ی. حضرت رسالت گفت: دانستم. جبرئیل گفت: ع. حضرت رسالت گفت: دانستم. جبرئیل گفت: ص. حضرت رسالت گفت: دانستم. جبرئیل گفت: «کیف علمت ما لم اعلم» حضرت گفت: «لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل».<sup>۵</sup> آن وقت، وقت دانستن اصل کلام حق است که عین ذات متکلم است و در آن وقت میان عارف و معروف و عابد و معبود هیچ واسطه نیست بلکه اثنیّت مرتفع است.

۱. تمهیدات، ص ۱۸۰.

۲. حجر، آیه ۸۷.

۳. نساء، آیه ۱۷۱.

۴. بقره، آیه ۳۳.

۵. تمهیدات، ص ۷۹.





و دلیل بر آنکه حقیقت آسمان و زمین آن کلمات است که حضرت حق تعلیم آدم کرد، آن است که چون آدم به آن کلمات معلّم ملائکه شد که «فلما نبّئهم اسمائهم»<sup>۱</sup> حضرت حق فرمود: «الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات والارض»،<sup>۲</sup> قرینه واضح است که غیب آسمان و زمین آن اسماست که حق تعالی تعلیم آدم کرد و چون آن اسماء که غیب آسمان و زمین بودند ملائکه از آدم تعلیم گرفتند، بر سبیل وجوب سجده آدم کردند. هیچ علمی علت آن نیست که عالم به آن مسجود [گردد] الا علم اسماء، یعنی «علم سخن». از این جهت بود که هیچ نبی بعد از آدم مسجود نشد الا یوسف علیه السلام که سخن شناس بود، كما قال: «بقلاتيتني من الملك وعلّمتني من تأويل الاحاديث»<sup>۳</sup> و آنکه یوسف دید که ماه و آفتاب و انجم سجده او کردند. یعقوب علیه السلام فرمود که «كذلك يجتبيك ربك ويعلمك من تأويل الاحاديث»<sup>۴</sup> یعقوب علیه السلام از علم اسماء آدم و سجده کردن ملائکه او را به واسطه آن علم دانست که نتیجه مسجود شدن یوسف نجوم سماوات را، دانستن «تأويل الاحاديث» خواهد بود.

مبنی بر این مقدمات، چون در علم قدیم حق عزّشأنه ثابت بود که دایره صورت و معنی موجودات به ظهور مظهر کامل آدم (ع) و خاتم (ع) منتهی خواهد شد و نوع انسانی که خلاصه موجودات است به ارشاد ایشان و نطق ایشان راه به صورت و معنی خود و همه اشیاء خواهد برد و کتاب آدم سو حرف خواهد بود که اصل جمیع کتب و لغات بنی آدم است و کتاب خاتم مرکب از سه [حرف] به حسب ظاهر و چهار [حرف] دیگر در باطن آن مخفی [است] که لام الف بدل آن است؛ لاجرم اسباب و آلاتی را که واسطه ظهور اشیاء خواهد بود بر عدد نطق ایشان وضع فرمود و همه موجودات را مرآت جمال نمای ایشان و ایشان [را] مرآت همه موجودات گردانید تا معلوم شود که اگر نه مقصود ایشان بودندی و ظهور ایشان [با] این اسباب و آلات نبودی، كما قال عزّشأنه: «لولاك لما خلقت الافلاك»<sup>۵</sup>.

۱. بقره، آیه ۳۳.

۲. همان، همان جا.

۳. یوسف، آیه ۱۰۱.

۴. همان، آیه ۶.

۵. نک: ش ۷۸.

مثلاً فلک البروج سیصد و شصت درجه است اگر خواهی که این عدد را در ازای هر یک از نطق خاتم یا کتاب آدم که سَو حرف است طرح کنی هم راست نیاید. البته هر دو مثال طرح می‌باید کرد تا در ازای کلمات خدایی مقسوم شود. باز فلک البروج را یک قسمت دیگر است و آن بیست و هشت منازل قمر است. تخصیص این قسمت به قمر از آن است که در ازای صاحب دور خود دور می‌کند. زهی کمال، زهی عظمت و جلال، این قسمت فلک البروج نقل کرد به زمان که وجود از حرکت فلک دارد به سیصد و شصت روز همچون فلک به مثال سَو و کلمه آدم (ع) و سَو کلمه خاتم عسم [علیه السلام] منقسم می‌شود که «قد استدار الزمان علی هیئته» ای علی هیأت صاحبه.

و باز این قسمت درجات و ایام و زمان نقل کرد به وجود مطلوب و مقصود ایشان که آدم است به سیصد و شصت استخوان. همچنین این سیصد و شصت استخوان منقسم می‌شود به مثال سَو کلمه و سَو کلمه، چنان که در دندان که حافظ مخرج حروف است حضرت حق عزّشأنه به قدرت کامله به طریق تصریح باز نمود که گاهی دندان سَو است به عدد سَو کلمه خاتم و گاه سَو به عدد سَو کلمه آدم تا طالبان و سالکان سبیل الله، که سبیل الله عبارت از خلق الله است که «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف»، بدانند که مقصود از خلقت مکونات و ایجاد مصنوعات مظهر آدم و خاتم است که یکی واضح شریعت است و دیگر [ی] مبین حقیقت که معنی شریعت است، كما قال عليه السلام: «بعثت لبيان الشريعة لا لبيان الحقيقة»<sup>۱</sup> لاجرم عدد سَو هر چند داخل سَو است علی حده اعتبار یافت و هر عددی که در خلقت اشیاء و عبادت و ارکان دین به مثال سَو کلمه است تمام است. باز حضرت خالق قدیم عزّشأنه در خلقت لوح وجود آدم و بنی آدم دلیل واضح اثبات فرمود بر ختم دایره نوع انسانی و نبوت، به وجود حبیب خود که [سخن] خداوند سَو نطق است. آن دلیل این است که بر وجه آدم و بنی آدم که اول لوح و دایره شخص اوست به مثال سَو کلمه و سَو کلمه خود بر نهجی کتابت کرد که هر مثال متضمن مثال دیگر است؛ چنان که خطوط موی بر خط استوا سَو است و به غیر استوا سَو است و دندان سَو است یا سَو. اما در اصابع یدین و رجلین که ختم خلقت شخص آدم و بنی آدم است مثال سَو زیادت نیست به استوا و غیر استوا. والسلام علی من اتبع الهدی.

۱. سند پیدا نشد.



تحقیق چهارم - در بیان سرّ و سبب منقسم شدن عدد سه حرف که اصل قرآن است به عدد هفده و یازده و پانزده در صلوات و باقی امور شریعت بدان ای طالب اسرار اعداد قوانین دین و بشناس ای مأمور امر «وَأَعْبُدْ بِيك حَتَّىٰ يَأْتِيَك الْيَقِينُ»<sup>۱</sup> که بناء مجموع قواعد پرستش بر عدد و حساب واقع شده است و بی اعتبار عدد و رعایت حساب هیچ طاعت و ثواب مقبول جناب خالق و هّاب نیست؛ بلکه اگر در اعدادی که قوانین دین و حصول یقین مترتب بر آن است تغییری واقع شود مؤدّی به کفر و شقاوت است. مثلاً خدا یکی است اگر دو دانی کفر است و اگر نماز بامداد که دو رکعت است اگر سه دانی، کفر است؛ در مجموع قوانین دینی همچنین.

و هر آینه عندالعقل که حواله اسرار آیات بینات «کتاب مکنون» که «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۲</sup> به حکم «انزلنا ه قراناً عربياً لعلکم تعقلون»<sup>۳</sup> به اوست، اختیار و اعتبار هر عددی از این اعداد را که امور شریعت مترتب بر آن است میزانی باید و در حساب اعمال وعده به میزان از این است که «فَإِنَّمَا مِنْ ثَقَلْتُمْوَا زِينَهُ»؛<sup>۴</sup> آن میزان قرآن است و «وَأِنَّمَا مِنْ ثَقَلْتُمْوَا زِينَهُ» مرتبه ای است که اجسام را که علم کلمه روحانی اند در مقابل کلمه روحانی وزن می باید کرد و هر کس که اعلام جسمیه را، که ثقیلند، در مقابل کلمه روحانی و حائیه وزن نکرد میزان او خفیف است، کما قال: «وَأِنَّمَا مِنْ ثَقَلْتُمْوَا زِينَهُ فَاثْمَهُا وَیة»<sup>۵</sup> [پس] اصل قرآن است که همه چیز در او شمرده و سنجیده شده است، کما قال الله تعالی: «وکلّ شیءٍ لحصیناه فی امانهمین»<sup>۶</sup>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. حجر، آیه ۹۹.
۲. واقعه، آیه ۷۹.
۳. یوسف، آیه ۲.
۴. قارعه، آیه ۶.
۵. همان، آیات ۸ - ۹.
۶. یس، آیه ۱۲.

اما بعضی از اعداد امور دین را که در قرآن نمی‌یابند ظاهراً، مثلاً عدد هفده رکعت صلات حضر و یازده [رکعت صلات] سفر و پانزده [رکعت صلات] جمعه، از آن است که قرآن دو بابت است: یک بابت مفردات است و یک بابت مرکبات. پس آن معنی که در مرکبات یافت نشود در مفردات باید جست. اما اطلاع بر معانی که در ضمن مفردات است مشروط است به تتبع اصطلاح «من عند علم الکتاب»<sup>۱</sup> که علم مفردات کلام علم اوست، كما قال الله تعالى: «و يقولو الذین کفرو لستمر سلاقل کفی باللشهیید ابینی و بینکم و من عند علم الکتاب»<sup>۲</sup> «الکتاب انزلنا لیکلخرج الناس من الظلمات الی النور»<sup>۳</sup> قرینه روشن است که مراد از علم کتاب مقطعات قرآن است.

اکنون نظر کن ای جوینده حقایق و دقایق مضمون «انمعلیک البلاغ وعلیک للحساب»<sup>۴</sup> که از اول قرآن که «آلم» است تا «ن» در اول بیست و نه سوره، هفتاد و هفت حرف مقطعه آمده است. از این هفتاد و هفت [حرف]، چهارده [حرف] اصلند و باقی تکرار ایشان است و آن چهارده [حرف] اصل این است: ال م ص ر ک ه ی ع ط س ح ق ف؛ و حضرت حق تعالی به عطاء این چهارده حرف بر حبیب خود منت می‌نهد کقوله تعالی: «ولقلاتینا کسبعاً من المثانی و القرآن العظیم»<sup>۵</sup>. حضرت مصطفی (ص) به اُمی از آن موصوف است که ام الکتاب که این چهارده‌اند از جمله انبیاء (ع) به او نازل شد و این چهارده، ام الکتاب از آنند که آن چهارده غیر مذکور بر شکل این چهارده‌اند. «هو الذی انزل علیک الکتاب من آیات حکمات هن ام الکتاب»<sup>۶</sup> یعنی مقطعات و آخر متشابهات یعنی آن چهارده که در مرکبات مذکورند. «والقرآن الحکیم» یعنی مرکبات این مفردات که تا این مفردات مرکب نشوند در ازای معنی مقرون نیستند.



۱. رعد، آیه ۴۳.

۲. همان، همان جا.

۳. ابراهیم، آیه ۱.

۴. رعد، آیه ۴۰.

۵. حجر، آیه ۸۷.

۶. آل عمران، آیه ۷.



از زمره انبیاء حضرت مصطفی صلعم به علت نزول سبع مثانی به او، خاتم انبیاء شد و چون مرکبات فرزند و مفردات اصل، حضرت نبی اُمّی رسول است به اصل کلام و امّی است به ام‌الکتاب؛ لاجرم عدد چهارده در قواعد دین اعتبار یافت و هر امری و حدیثی که در آن عدد چهارده مرعی است میزان این چهارده حرف مقطعه‌اند. مثلاً حضرت مصطفی علیه السلام فرمود که «سترون ربکم کما ترون القمر [فی] لیلة البدر»<sup>۱</sup> ماه شب چهارده است و اسم الله که اسم ذات است از روی تحلیل ثانی چهارده حرف است. بر این نهج الف لام الف لام هی و اسم محمد که رسول خدا و مظهر خدا و آینه خداست، همچنین چهارده حرف است؛ بر این نهج: میم حی میم میم دال.

و آنچه تعلق به فعل دارد یکی طواف حج و عمره است که چهارده طواف است بر سبیل وجوب و از هفتاد و هفت حرف مقطعه که در اوایل بیست و نه سوره مذکور است و چون مکررات به وجهی در مقام طرحند. چون به عدد چهارده اصل چهارده طواف کنند در جمرات ثلاثه شصت و سه سنگ باید انداخت. این هفتاد و هفت حروف مقطعه هفت نقطه دارند، هفت سنگ به جمره البتّه بیندازند. قسمت مال خمس و زکات [هم] به حکم قرآن بر چهارده مستحق است. فی الجملة هر عددی که در قاعده خلقت و قواعد دین مترتب بر چهارده [است]، میزان آن این چهارده حرف است و هر عدد که مترتب بر هفت است میزان آن نصف این چهارده است به حکم سبع المثانی. [پس] از این جهت است که چهارده طواف حج منقسم است به هفت طواف حج و هفت طواف عمره.

قاعده دیگر آنکه چون این چهارده حرف در تلفظ آیند سه حرف دیگر غیر ایشان ظاهر شود. مثلاً چون الف گویی ف و چون صاد گویی د و چون نون گویی و ظاهر شود و آن چهارده و این سه هفده باشد. هر جا که عدد هفده اعتبار کردند میزان این هفده حرف است؛ مثلاً نماز حضر که هفده رکعت است. در این مقام سایل را رسد که سؤال کند که چه حکمت مقتضی آن شد که عدد طواف حج و عمره چهارده واقع شود و عدد صلوات حضر هفده. جواب گوییم که در طواف حج و عمره قرائت قرآن واجب نیست و در صلوات قرائت واجب است؛ لاجرم عدد صلوات بر عدد هفده نهاده شد که در حالت قرائت ظاهر می‌شود. این هفده صلوات در پنج

۱. احادیث و قصص مشوی، ص ۵۲۱ - ۵۲۲.



وقت از آن است که چهارده حرف مقطعه پنج نقطه دارد که دو نقطه یی و دو نقطه قی و یک نقطه ن است. چون اصل قرآن سه حرف است و از این سه حرف هفده در مقطعات بر نهج مذکور واقع است، یازده باقی می ماند که در مرکبات نازل است و در مقام خود که مقام مفردات است قرار ندارند؛ نماز سفر بر عدد یازده مقرر شد.

به وجهی دیگر اصل قرآن سه حرف است و حرف لام الف به حکم «اذابدلنا یتمکان آیه»<sup>۱</sup> و «ومنسخ من آیه او نسهلنا تبخیر منھا و مثلھا»<sup>۲</sup> بدل است از چهار کلمه پ چ ژ گ که ظاهراً در قرآن مذکور نیست و لام الف از روی عدد حروف مثل آن چهار است از روی توحید که وضع او دلیل است بر وحدت ذاتیه حروف غیر از آن چهار است نسبت با حضرت مصطفی صلعم، كما قال: «لام الف حرف واحد من کفر بلام الف فقد کفر بما انزل الله تعالی علی آدم و هو بری منی و انا بری منه»<sup>۳</sup>. پس به این وجه اصل قرآن سه حرف باشد؛ چون از سه هفده به در رود پانزده بماند نماز روز جمعه بر پانزده مقرر شد که «وتمت کلمت ربک صدقاً و عدلاً»<sup>۴</sup> و «بعثت بجوامع الکلم»<sup>۵</sup>. نماز میت بر عدد مذکور از آن است که میت ناطق نیست به حسب تلفظ؛ اما از روی شکل کلام صامت است. [پس] در قرآن آن چهار [حرف] از روی تلفظ مذکور نیست و از روی شکل هست. اکنون چون اعداد صلوات معلوم شد در اعداد فصول اذان و قامت [اقامه] نظر باید کرد که اذان هفده و قامت پانزده بر نهج مذکور [است].

چون اعداد صلوات و اعداد اذان و قامت که مخصوص به صلوات است در مقابل سه کلمه بر این نهج معلوم شد در قاعده وضو که شرط صلوات است نظر باید کرد و شکلهای حروف در مواضعی که شستن آن واجب است مشاهده باید کرد و باقی جمیع قوانین و قواعد دین از صوم و زکات و حدود و قسمت میراث بر این ضابطه و قاعده مترتب است؛ اما این مختصر قابل شرح آن نیست. والسلام علی واضع الشریعة و شارح الحقیقة.

۱. نحل، آیه ۱۰۱.

۲. بقره، آیه ۱۰۶.

۳. سند پیدا نشد.

۴. انعام، آیه ۱۱۵.

۵. التجلیات الالهیه، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۷۷.





تحقیق پنجم - در بیان ختم نبوت به وجود نبی اُمّی علیه السلام به حکم «کل شیء یرجع الی اصله»<sup>۱</sup>

بدان ای طالب سرّ مبدأ و معاد و دقایق کهیعص که اول علمی که حضرت الله تعالی به آن ابتدا کرد علم اسماء بود و آدم بر ملائکه و فرزندان خود به علم اسماء مبعوث بود و به آن علم استحقاق مسجودیت داشت. بی شبهه هر اسم که تصور کنی مرکب از سو حرف خواهد بود خواه سریانی و خواه عربی و غیره. پس به حقیقت مجمع جمیع معلومات و مفهومات که از مرکبات کلام معلوم و مفهوم می شود سو حرف مفرده خواهد شد. حضرت مصطفی صلعم تفسیر «و علم ادم الاسماء کلها» به اَبَ تَ تَ [الی آخر] فرموده است.

بعد از آدم هر نبی که صاحب کتاب بود کتاب ایشان مرکب از بعضی از سو حرف بود و اصل کلام یعنی حروف تهجی در کتاب ایشان نازل نشد. پس همه انبیاء که صاحب کتاب بودند مبعوث به فرع کلامند و حضرت مصطفی مبعوث به اصل و فرع کلام بود و اُمّی بود به «ام الكتاب»، «محو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الكتاب»<sup>۲</sup>.

لاجرم کتب مرکب انبیاء قابل محو و اثبات بود و کتاب حضرت مصطفی صلعم، عند المتکلم که حق است، ثابت و در مفردات کلام و سرّ مفردات نه ملک را مدخل و نه بشر را؛ چنان که در نزول کهیعص و گفتن جبرئیل «کیف علمت ما لم اعلم»<sup>۳</sup> گذشت.

لاجرم دایره نبوت از آدم که صاحب اصل کلام بود به خاتم که هم صاحب اصل کلام [بود] تمام شد و اجزاء نبوت بر سو حرف کلام آدم و چهارده حرف مقطعه کتاب خاتم منقسم شد و منحصر گشت، کما قال علیه السلام: «رؤیا الصالحة جزء من ست و اربعین جزءاً من النبوة»<sup>۴</sup> و [هم] قال علیه السلام: «لم یبق من النبوة الا المبشرات»<sup>۵</sup>. والسلام علی من اتبع الهدی، تم بعون الله تعالی و حسن توفیقه.

۱. سخن بزرگان.

۲. رعد، آیه ۳۹.

۳. نک: ش ۸۲.

۴. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۱۷۷.

۵. همان، همان جا.